



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جوب برگ شکسته

محمدتقی راشد محصل

در تاریخ سیستان^۱ عبارتی آمده است بدین صورت: «معمور گردانیدن مواضع برزیره و جوب برگ شکسته را در زراعت آوردن، و جویها و رودها بدان طرف بردن و آبادان شدن که قرب دویست سال بود که خراب و معطل مانده بود...»
شادروان بهار درباره «جوب برگ شکسته» چنین نوشته است: «در اصل جوب با دو نقطه زیر و بالا است و باید جوب به معنی جوی باشد، چه جای دیگر هم این املاء در این کتاب

۱. تصحیح ملك الشعراء بهار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۰۴.

دیده شده است. و جوب برگ شکسته- یعنی جوی برگ که بایر شده بود دایر ساخت و اعراب «برگ» معلوم نیست، چه هم برگ بفتحین و کاف و هم برگ به فتحه اول و سکون ثانی و کاف فارسی خوانده می شود»^۲، و به دنبال این توضیح خواننده را به تعلیقات راهنمایی کرده که ظاهراً تاکنون به چاپ نرسیده است.

از این نوشته چنین برمی آید که «جوب برگ» یا «جوب برگ» به نظر او نام جایی بوده که ویران و بایر شده و پس از دویست سال دوباره آبادان و دایر گشته است.

«جوب»، همان طور که نوشته اند و صورت محاوره ای امروز واژه نیز آن را تأیید می کند، تلفظ دیگری است از «جوی» اما در مورد واژه «برگ» یا «برک» تعبیر دیگری به نظر می رسد. ظاهراً صورت درست این واژه «برگ» barg است که تلفظ دیگری از واژه «برغ» یا «ورغ» فارسی است که در فرهنگها به معنی «بند آب که در پیش سیل بندند، بندی که از جوب و علف و خاک و گل در پیش رودخانه ها بندند» آمده و شواهد متعددی از متنهای فارسی برای آن نقل شده است.^۳

تا آن جا که نگارنده می داند این واژه در متنهای ایرانی میانه و باستانی به کار نرفته است اما از نظر اشتقاق باید با واژه سنسکریت - *vārga* «مانع، بازدارنده» هم ریشه باشد^۴ و می توان آن را در فارسی میانه به صورت *varg/γ** و در اوستا بشکل *varəka** یا *varəγa* بازسازی کرد.^۵

«برغ» در گویش کردی و فارسی اسفراين به معنی جای انشعاب آب است^۶، اما در گویش روستائیان و کشاورزان دهستان قیس آباد بیرجند^۷ به معنی سد کوچک و کوتاهی است

۲. حاشیه شماره ۲ همان صفحه.

۳. نگاه کنید به لغت نامه دهخدا زیر «برغ» و «ورغ». صورت اخیر در مجموعه الفرس، تصحیح دکتر عزیزالله جوبنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران ۲۵۳۶، به «درغ» و در برهان قاطع به «وارغ» تصحیف شده است.

۴. نگاه کنید به:

Walde, A., *Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen*, Herausgegeben und bearbeitet von J. Pokorni, Berlin und Leipzig, 1930, B.I, S. 277.

۵. در زبان فارسی بر این قیاس واژه های بسیاری آمده است مثلاً:

الف - فارسی: مَغ «گود، گودال»، فارسی میانه: *maγ* «سوراخ»، اوستا: *maγa* «سوراخ»؛

ب - فارسی: بَغ «ایزد»، فارسی میانه: *bag* «سرور، ایزد»، اوستا: *baγa* «سرور»، سنسکریت: *bhagā*؛

پ - فارسی: مَرغ «چمن»، فارسی میانه: *marγ* «چمن»، اوستا: *marəγā* «چمن»، سنسکریت: *mṛga* «چمن»؛

ت - فارسی: گرگ، فارسی میانه: *gurg*، اوستا: *vəhrka* فارسی باستان: *vṛka*؛

ث - فارسی: مرگ، فارسی میانه: *marg*، اوستا: *mahrka* «مرگ».

۶. نگاه کنید به مجموعه الفرس، ص ۱۳۴ و ۱۳۹ (حاشیه).

۷. قیس آباد دهستانی است از دهستانهای بخش خوسف شهرستان بیرجند.

که در جلوی آب می‌بندند تا بدین وسیله جریان آب را به درون قطعه زمینی خاص هدایت کنند و به محل انشعاب آب یعنی جایی که این برگ بسته می‌شود «سَرِ بَرغ» sar-e barq گفته می‌شود. به‌طور کلی واژه یادشده در گویش منطقه، واژه‌ای رایج است و نگارنده ترکیبات زیر را که با این کلمه ساخته شده بارها از روستائیان و کشاورزان آن جا شنیده است:^۸

بَرغ دَبَسْتَن barq da bastan، «برغ بستن»، به منظور آبیاری قطعه زمینی خاص، جلوی جریان آب را سد کردن

بَرغ بِنْدی barq bandi، عمل برگ بستن.

بَرغ اِشْکَسْتَن barq eškastan، سد جلوی آب را به عمد برداشتن و جریان آب را در مسیر دلخواه برقرار کردن و به‌طور کلی در برگ شکاف ایجاد کردن یا ایجاد شدن.

بَرغ رَوَا اِدَادَن barq ra vâ e dâdan، سدّ آب را برداشتن و در معنی کنایی «خود را لو دادن»، معادل «بند را به آب دادن».

بَرغ رَا بُرْدَن barq ra e bordan، شکستن برگ بر اثر فشار آب.

بَرغ رَوَا کَرْدَن barq ra vâ kerdan سدّ جلوی آب را باز کردن.

و علاوه بر این، دو اصطلاح «جو بَرغ اِشْکَسْتَن» ju barq-e eškasta و «خید^۹ بَرغ اِشْکَسْتَن» xid barq-e eškasta در مفهوم «زمین قابل کشت از حاصل افتاده و رها شده» در آنجا به کار می‌رود.

بنابراین واژه «برگ» در عبارت تاریخ سیستان باید گونه‌ای از «برغ» یا «ورغ» باشد.^{۱۰} با توجه به مفهوم عبارت مورد بحث در تاریخ سیستان و دو اصطلاح گویشی یادشده، «جوب بَرگ» به‌طور عام به معنی زمین زراعتی و کشاورزی به‌کار رفته و «جوب برگ شکسته را در

۸. این مواد گویشی بر اساس گویش روستای افضل آباد از روستاهای دهستان قیس آباد است که در ۵۰ کیلومتری جنوب بیرجند واقع است و از سال ۱۳۵۳ که قنات قدیمی آن خشکیده است، به ویرانه‌ای تبدیل شده و خالی از سکنه است. نگارنده خود در آن روستا بزرگ شده و از گویشوران آن به شمار می‌آید.

۹. «خید» در گویش یادشده به معنی یک قطعه زمین کشاورزی قابل کشت است که از چهار سو با خاک ریز کم ارتفاعی محدود شده و بدین وسیله از قطعات مجاور جدا شده است.

۱۰. ا. «گ»های باستانی و میانه در فارسی نو می‌توانند در صورت «گ» و «غ» داشته باشند مثلاً:

الف - «ازگ» azg و «ازغ» azγ، آن چه از شاخه‌های درخت ببرند و پیرایش دهند > فارسی میانه: azg «شاخه»؛

ب - «گاو» و «غاو»، «گاو» > فارسی میانه: gāw؛

پ - «آلگونه» âlguna و «آلفونه» âlyuma، سرخی که زنان برای زینت در روی مالند > فارسی میانه: âlgōnag

«رنگ قرمز». برای موارد دیگر رک. نوشته پ. هورن در:

Grundrisz der Iranischen Philologie, B.I, Abteibng, 2, S. 69.

و نیز رک. پرویز خانلری، تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۱۶.

زراعت آوردن» به معنی زمین کشاورزی ویران شده و از حاصل افتاده را دوباره آبادان کردن و به حاصل درآوردن است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی